دشوارى نام‏ها در پژوهش‏هاى تاريخى‏

مصطفى صادقى‏

پس از دانش رجال هيچ يك از علوم، به اندازه علم تاريخ با نام افراد سر و كار ندارد؛ چرا كه انسان‏ها، تاريخ را ساخته‏اند و نوع خاصى از رفتارهايشان موضوع اين علم به شمار مى‏رود. بنابراين، لازمه آشنايى با تاريخ، آشنايى با نام كسانى است كه در آفرينش وقايع آن نقش داشته‏اند.

پژوهشگر اين علم، براى نيفتادن در دام برخى خطاها، وظيفه دارد نام درست افراد را تشخيص دهد؛ زيرا ممكن است به دليل عدم تشخيص يك نام يا اشتباه در تطبيق آن، تحليل نادرستى ارائه كرده و ديگران را نيز به اشتباه اندازد.

دلايل مختلفى وجود دارد كه زمينه خلط و اشتباه را در پژوهش‏هايى كه به نوعى با نام افراد در ارتباط است، فراهم مى‏سازد. بنابراين، لازم است نام اشخاصى كه در رخدادها درگير هستند، به دقت ثبت و ضبط شده و از خلط ميان افرادى كه نام‏هاى مشابه دارند و يا به دلايل ديگرى ممكن است با يكديگر خلط شوند، جلوگيرى شود.

كار اين مقاله، بازشناسى خبطها، خطاها و دشوارى‏هايى است كه در اين اسامى پيش مى‏آيد. اين بررسى، بيشتر به نام‏هاى دوره تاريخ اسلام محدود بوده و در آن، بر منابع دست اول اين دوره تأكيد شده است.

چگونگى نام گذارى و صدا كردن افراد

انسان‏ها از گذشته‏هاى دور براى فرزندان خود نامى انتخاب كرده‏اند و آن‏گاه به نام كوچك و نام پدر شهرت يافته و خوانده مى‏شده‏اند، اما ويژگى ادب عرب، خواندن به كنيه است و آن را بيش از اسم اهميت مى‏دهد و افراد را كمتر به نام مى‏خواند. با اين حال سنت عربى بر اين بوده است كه با تولد فرزند، نامى براى او انتخاب كند. درباره آداب نام‏گذارى افراد مطالبى گفته شده كه به نظر مى‏رسد، مربوط به‏دوره جاهلى و صدر اسلام است. مانند آن‏چه«ابن دريد» مى‏گويد: «اولين چيزى كه توجه پدر را جلب مى‏كرد - حتى اگر حيوان ياحادثه‏اى بود - نامش را بر فرزند خود مى‏نهاد.1

گفته‏اند عرب نام‏هاى خوب را براى غلامان و نام‏هاى بد را براى فرزندان خود انتخاب مى‏كرد. وقتى علت را از شخصى پرسيدند، گفت: «پسران را براى دشمن و غلامان را براى خود مى‏خواهيم».2 گويا مراد اين است كه پسران براى جنگ و غارتند و غلامان براى‏خدمت؛ پس بايد نام نيكو داشته باشند. نمونه‏هايى از نام‏هاى ناپسند عبارتند از: كلب، شيطان، عاصيه، معاويه، ذئب وظالم.

با ظهور اسلام و تحول فرهنگ عرب، كم‏كم اين نام‏ها جاى خود را به نام‏هاى پسنديده داد. نقش رسول خدا(ص) را در اين زمينه بايد مؤثر دانست؛ زيرا نام بسيارى از صحابه را تغيير داد. به خصوص نام‏هايى را كه از روى بت‏ها برداشته شده بود(مانند عبدالعزى و عبد مناف) به عبداللّه و عبدالرحمن تبديل كرد. به گزارش ابن سعد نام «عبداللّه بن اُبى» در ابتدا «حباب» بود. پيامبر فرمود: حباب نام شيطان است و او را عبداللّه ناميد.3 هم‏چنين «عبدالرحمن بن عوف» ابتدا «عبدالكعبه» نام داشت.4 «غاوى بن عبد العزى» را «راشد بن عبد ربه» نام نهاد و «عاصيه» را «جميله»، «عبدالحجر» را «عبداللّه»، «غراب» را «مسلم» و «غافل» را «عاقل» خواند.5 حتى رسول خدا(ص) نام‏هاى خوب را به دليلى تغيير داد؛ مثلاً «برّه» را كه نام دو تن از همسران آن حضرت بود، به «جويريه» و «ميمونه» تغيير داد چون فرمود خود را تزكيه نكنيد.6

انگيزه‏ها و روش‏هاى ديگرى نيز براى انتخاب نام وجود داشته كه گويا پس از اسلام هم ادامه يافته است. پاره‏اى از اين روش‏ها عبارت‏اند از: تفأل غلبه بر دشمن؛ مانند: غالب، مقاتل و طارق. تفأل به خوبى‏ها؛ مانند: سعيد، سالم و مدرك. ترسانيدن دشمن؛ مانند: اسد و ليث. حفظ قدرت و خشونت؛ مانند: حزم، صخر، حجر، سمره، طلحه و قتاده كه به شاخه و خار اطلاق مى‏شوند. نام نهادن به اسم پدر بزرگ هم روشى معمول در بسيارى از اقوام به‏خصوص عرب بوده و هست.

جنبه سياسى بعضى نام‏گذارى‏ها را نيز نبايد فراموش كرد؛ مثلاً انتخاب نام على براى دو فرزند امام حسين(ع) نشان‏دهنده انديشه آن حضرت بر حفظ نام امير مؤمنان(ع) است.7 يا نام‏گذارى‏هاى مكرر «عبداللّه» در ميان عباسيان و علويان و حتى امويان، به اين اميد بود كه او كشنده آخرين خليفه اموى و برپا كننده حكومت جديد باشد.8 از اين جمله‏اند: دو عبداللّه فرزندان على بن عبداللّه بن عباس، دو عبداللّه فرزندان محمد بن على بن عبداللّه، عبداللّه بن حسن مثنى، عبداللّه بن معاوية بن جعفر، عبداللّه بن مروان حمار و....

مراجعه به منابع انساب و تاريخ عرب نشان مى‏دهد، وجود نام‏هاى متشابه در ميان اين قوم بيش از ديگران است؛ زيرا در ميان آنان آدابى وجود داشته كه گويا امروزه وجود ندارد؛ از جمله نام‏گذارى پسر به اسم پدر يا دو برادر با يك نام. از طرفى گزارش‏هاى تاريخى به واسطه راويان و مورخان به دست ما رسيده است و آنان نيز روش‏هايى در بيان مطالب داشته‏اند؛ مثلاً: در بيشتر موارد نام‏ها را كوتاه كرده‏اند، نسب كامل شخص را نياورده يا به كنيه و لقب اكتفا كرده‏اند، نام افراد را با يكديگر مشتبه ساخته‏اند، هنگام بيان نسب يكبار نام پدر را آورده‏اند و يكبار كنيه و بار ديگر لقب او را.

علاوه بر اين‏ها ممكن است شخصيتى در زمانى شهرت داشته و با نام خاصى خوانده مى‏شده، اما در دوره‏هاى بعدى تشخيص آن به راحتى ممكن نيست؛ مثلاً: كلمه امام در ادبيات انقلاب اسلامى به امام خمينى(ره) منصرف است ولى ممكن است در دوره‏هاى بعد چنين نباشد.

مجموع اين مطالب باعث بروز مشكلاتى درباره اعلام تاريخى شده است كه نوشتار حاضر در صدد است، زمينه‏هاى بروز اين مشكلات را به تفصيل بيان كرده و براى آن‏ها نمونه‏هايى ذكر كند.

تشابه نام، كنيه و لقب

مورخان هنگام بيان يك رويداد غالباً نام فرد يا افرادى را كه در آن رويداد دخالت داشته‏اند، به طور كامل ذكر مى‏كنند، اما در مراحل بعدى نام‏ها را كوتاه كرده و گاهى تنها به نام كوچك يا كنيه يا لقب يا نسبت او اكتفا مى‏كنند. اين كار - به‏خصوص اگر داستان به درازا بكشد و صفحاتى از يك كتاب را به خود اختصاص دهد - موجب تشابه ميان برخى افراد خواهد شد كه نمونه‏هايى را از اين دست، برمى‏شمريم:

1. وقتى كه قيام «محمد بن عبداللّه نفس زكيه» گزارش مى‏شود، سخن از «محمد بن خالد بن عبداللّه قسرى» نيز مطرح است و گاه در يك صفحه چندين بار نام محمد تكرار مى‏شود كه مراد از بعضى محمد بن عبداللّه و بعضى ديگر محمد بن خالد است.9

2. مورخ گاهى نام شخصى را بدون هيچ پيشينه‏اى ذكر كرده و درباره او توضيحى نداده است؛ گويا خود مورخ نيز مقصود از آن شخص را نفهميده است. طبرى مى‏نويسد: «جهم بن زحر به سعد گفت پايين بيا و سر قتيبه را جدا كن. سعد پايين آمد و چنين كرد.»10 مطالعه صفحه‏هاى قبل و بعد نيز ما را به نسب «سعد» نمى‏رساند؛ حتى نامى شبيه آن وجود ندارد تا تصحيف سعد بدانيم. جالب اين كه ابن‏اثير هم گزارش طبرى را آورده، اما توضيحى درباره اين شخص نداده است.11

3. خليفة بن خياط به مناسبتى گويد: «دو فرزند زينب در واقعه حره كشته شدند»12 و هيچ توضيحى درباره اين زينب نداده است، اما با بررسى شهداى اين واقعه و نام مادر ايشان، پى مى‏بريم كه مقصود زينب دختر عبداللّه مخزومى است.

4. منابع سيره، دو تن را با نام «اُسير» در ميان دشمنان يهودى پيامبر(ص) معرفى كرده‏اند كه يكى در سال ششم هجرت و ديگرى در جنگ خيبر كشته شده است، اما فهرست اعلام بسيارى از منابع، آن دو را يكى به حساب آورده و خود مورخان نيز گاهى به خطا رفته‏اند.13

5. طبرى ذيل حوادث سال 302 مى‏گويد: «مكران رئيس پليس زياد بود»14 ولى معلوم نيست اين «زياد» چه كسى است.

6. همو در جاى ديگرى مى‏گويد: «قرمطى به حاجيان حمله كرد». از آن‏جا كه «قرامطه» بارها به حُجاج حمله‏ور شده و هر بار يكى از بزرگان آنان فرماندهى را بر عهده داشته است و مورخان از همه آن‏ها به «قرمطى» تعبير مى‏كنند، بنابراين، احتمال اشتباه جدى است. البته بررسى و دقت در سال حمله مى‏تواند به دستيابى نام او كمك كند. هم‏چنين است شباهت «شيبان خارجى» كه دست‏كم بين دو نفر مشترك است و هر دو معاصر و در عهد «مروان حمار» بوده‏اند.

7. بلاذرى گويد: «همسر حَجاج، ام سلمه بنت عبدالرحمن بن سهل بن عمرو قرشى برادر سهيل بود». معلوم نيست مراد او از «سهيل» كيست. اگر مقصود برادر ام سلمه است بايد كلمه خواهر مى‏گفت و اگر ديگرى است هيچ قرينه‏اى بر آن وجود ندارد.

8. مورخان «عباس بن عبدالمطلب» را يكى از حاضران «بيعت عقبه» مى‏دانند، اما قرائنى وجود دارد كه حضور عباس را در آن واقعه، با ترديد روبرو مى‏كند. يكى از مورخان معاصر ضمن بر شمردن اين قراين مى‏گويد: «آن كه در عقبه حضور داشته است عباس بن نضله انصارى بوده و راوى به جهت تشابه اسمى ميان دو عباس، خلط كرده است».15

موضوع كوتاه كردن نام‏ها به اضافه تشابه آن‏ها، درباره نام قبايل هم مى‏تواند مشكل ايجاد كند؛ چون نام قبايلى مانند: «ربيعه» غالباً بدون «بنو» مى‏آيد و به همين جهت در مواردى با ربيعه كه نام شخص است اشتباه مى‏شود. به علاوه وقتى از قبيله‏اى مانند بنوسعد يا بنوربيعه نام برده مى‏شود مشخص نيست مقصود كدام سعد يا ربيعه است، آيا بنوسعد بن بكر مراد است يا بنوسعد بن زيد يا بنوسعد بن عوف يا... . تنها آوردن كنيه يا لقب نيز همين طور است.

چنان كه شيخ صدوق گويد: «ابن‏سكيت از ابوالحسن الرضا عليه‏السلام پرسشى كرد...»16 در حالى كه «ابن‏سكيت» معاصر امام دهم بوده و شيخ صدوق به جهت تشابه كنيه امام رضا و امام هادى(ع) چنين غفلتى كرده است. در كتاب كافى اين روايت بدون قيد «الرضا عليه السلام» آمده است.17

تشابه و اشتراك نسب

نام و نسب مشترك در ميان افراد، فراوان ديده مى‏شود؛ به طورى كه گاهى دو نفر تا چندين تن از اجداد خود مشتركند؛ بنابراين، خلط اين گونه نام و نسب‏ها با هم، طبيعى است.اكنون نمونه‏هايى از اين نوع تشابه در پى مى‏آيد:

1. زيد بن على بن الحسين بن على(ع) و زيد بن على بن الحسين بن زيد.

2. سعيد بن خالد بن عبداللّه بجلى و سعيد بن خالد بن عبداللّه اموى.

3. حسين بن على سيد الشهداء و حسين بن على شهيد فخ.

4. على بن ابى‏طالب راوى‏18 و على بن ابى‏طالب شاعر.19

5. سه نفر در ميان صحابه «جابر بن عبداللّه» نام گرفته‏اند كه دو نفر آنان شهرت بيشترى دارند و نسبت «انصارى» درباره آن دو آمده است: يكى «جابر بن عبداللّه بن عمرو انصارى» همان صحابى معروف است و ديگرى «جابر بن عبداللّه بن رئاب انصارى».20

6. نام «عبداللّه بن زبير» در منابع به سه نفر گفته مى‏شود: يكى «عبداللّه بن زبير بن عبدالمطلب» است كه در جنگ اجنادين به شهادت رسيد21 و دو تن ديگر «عبداللّه بن زبير اسدى» هستند كه يكى ابن زبير معروف و ديگرى ابن زبير شاعر است. از آن‏جا كه نسبت «اسدى» به دنبال نام هر دو مى‏آيد و معاصر يكديگر بوده و هر دو شعر گفته‏اند، گاهى بين آن دو اشتباه مى‏شود - به‏خصوص كه ابن زبير شاعر درباره ابن زبير حاكم شعر مى‏گفته و گاه نام هر دو در كنار هم ذكر شده است - بلاذرى گويد: «عبداللّه بن زبير اسدى بعد از محاصره شدن ابن زبير قصيده‏اى گفت».22 وى در جاى ديگر مى‏گويد: «عبداللّه بن دراج در روزگار ابن زبير به مكه آمد. پس او را كشت. ابن زبير شاعر درباره او گفت: اى كه به مكه پناه آورده‏اى چرا خون بى‏گناهى را مى‏ريزى؟»23 به نظر مى‏رسد تشخيص نام اين دو نفر جز با دقت امكان‏پذير نيست.

7. «حارث بن حاطب» نام دو نفر از صحابه است كه يكى «اوسى» است و در خيبر به شهادت رسيده‏24 و ديگرى «جمحى» است كه از سوى ابن زبير به امارت مدينه منصوب شد.25

8. «زائدة بن قدامه ثقفى» دو نفرند: «زائدة بن قدامة بن مسعود ثقفى» از فرماندهان حَجّاج‏26 و «زائدة بن قدامه ثقفى ابوصلت» راوى و از تابعان‏27 ولى از آن‏جا كه غالب مورخان نام آن‏ها را بدون نسبت به جد ذكر مى‏كنند، تشابه ايجاد مى‏شود.

9. «خالد بن عبداللّه» نام دو تن از عُمّال بنى اميه است كه نسبت يكى «اموى» و ديگرى «قسرى» است. نزديكى زمان اين دو به يكديگر و حكومت هر دو بر مناطقى از عراق موجب شده اين دو نام با يكديگر اشتباه شوند. در تاريخ طبرى‏28 يك مورد خالد بن عبداللّه آمده كه به خوبى نمى‏توان آن را تشخيص داد.

10. نام «عبداللّه بن عمر» در منابع تاريخى فراوان است، اما يكى از آنان «ابن عمر» معروف و ديگرى «ابن عمر بن عبدالعزيز» است كه مدتى حاكم عراق بوده و از او هم زياد نام برده مى‏شود و غالباً عبداللّه بن عمر يا ابن عمر گفته مى‏شود.

11. نام «حارثة بن بدر غدانى» در انساب الاشراف زياد به كار رفته‏29 و تصور مى‏شود كه مقصود از همه آن‏ها يك نفر است؛ ولى گويا غدانى در برخى موارد با حارثة بن بدر يربوعى اشتباه شده است يا اين كه واقعاً هر دو غدانى‏اند.

12. «زرارة بن عدس نجارى» پدر «اسعد» صحابى معروف است و «زرارة بن عدس دارمى» از اجداد جاهلى و گويا در صدر اسلام هم زنده بوده است. طبرى يك مورد زرارة بن عدس ذكر كرده كه روشن نيست كدام يك را اراده كرده است.30

13. مورخان و نسب نويسان از چند نفر با نام «جندب» معاصر اميرمؤمنان و امام حسن(ع) ياد مى‏كنند كه همه آن‏ها ازدى هستند. گاه نام آن‏ها در كنار هم ذكر شده و گاهى به نظر مى‏رسد از يك نفر تعبيرات مختلف شده است - به‏خصوص «جندب الخير» كه به جندب بن عبداللّه ازدى و جندب بن كعب ازدى معرفى شده است.31

14. در ميان مورخان، علاوه بر طبرى معروف يعنى ابو جعفر محمد بن جرير طبرى، يكى از معاصران او هم ابو جعفر محمد بن جرير طبرى نام دارد كه از بزرگان شيعه و مؤلف كتاب دلائل الامامه است.32 با اين كه گرايش مذهبى طبرى معروف از كتاب تاريخ و تفسير او آشكار است ليكن به جهت تأليف كتابى در باره حديث غدير،33 از تمايل او به تشيع دست كم در اواخر عمرش سخن گفته مى‏شود، اما «برخى از نويسندگان اهل سنت براى دور كردن طبرى از اين گرايش مختصر شيعى، گفته‏اند كه وى با محمد بن جرير بن رستم طبرى شيعى خلط شده و برخى از مطالب آن‏ها به طبرى معروف نسبت داده شده است. چنين خطايى در هر زمينه باشد درباره كتاب الولاية او صادق نيست زيرا ذهبى آن كتاب را ديده و تلخيصى از آن را هم فراهم آورده كه موجود است.»34

اين مشكل در باره على بن حسين مسعودى مؤلف مروج الذهب و على بن حسين مسعودى مؤلف اثبات الوصية هم وجود دارد و پيوسته گروهى در پى اثبات اين مطلب هستند كه هر دو يك نفرند و گروه ديگرى در صدد رد اين مطلب هستند.

15. سزگين ضمن بحث از «ابان بن عثمان» مى‏گويد: مورخان از او نقل نكرده‏اند مگر يعقوبى.35 در حالى كه منظور سزگين ابان بن عثمان بن عفان است و كسى كه يعقوبى از او نقل مى‏كند ابان بن عثمان احمر شيعى است كه از امام صادق(ع) روايت كرده است.36

تشابه نام دو يا چند برادر

نام‏گذارى چند فرزند خانواده به يك اسم از آداب نام‏گذارى عرب در قديم بوده است. گويا امروزه در ميان عرب زبانان چنين رسمى وجود ندارد. در بين فارسى زبان‏ها نيز اگر در نام برادران شباهتى هست حتماً قيدى وجود دارد مانند محمدعلى و محمدرضا ضمن اين كه در هنگام صدا كردن، دو نامِ متفاوت را مى‏خوانند.

نسب‏شناسان و مورخان هنگام نام بردن از فرزندان يك نفر، گاه چندين پسر يا دختر او را با اسم مشترك معرفى مى‏كنند. مشخصه اين افراد قيد اصغر، اكبر و اوسط است. اما مشخصه مهم‏تر كنيه، لقب يا نام مادر است كه آنان را از يكديگر تميز مى‏دهد. مثلاً براى اميرمؤمنان(ع) سه فرزند با نام محمد شمرده‏اند كه محمد حنفيه در ميان آنان مشهور است. محمد اصغر در كربلا شهيد شد و محمد اوسط شهرتى ندارد.37

نام دو خليفه عباسى سفاح و منصور، عبداللّه است. بر خلاف تصور، عبداللّه اصغر كه همان ابو العباس سفاح است ابتدا به خلافت رسيد و برادر بزرگتر(عبداللّه اكبر) با كنيه ابو جعفر و لقب منصور پس از او خليفه شد. با آن كه نام آنان به ندرت در منابع ذكر شده و اغلب با كنيه يا لقب شهرت دارند ولى زمانى كه نامشان - به‏خصوص در كنار هم - ذكر شود موجب اشتباه مى‏گردد. هارون الرشيد نُه فرزند خود را محمد نام نهاد كه تنها با كنيه يا لقب شناخته مى‏شوند.

معروف‏ترين آن‏ها محمدامين و محمد معتصم هستند.

گاه مشخصه ميان دو برادر فقط اِعراب است، مانند رَبيع بن هلال و رُبيع بن هلال.38

موارد ديگرى هست كه امروزه هيچ مشخصه‏اى براى آن‏ها وجود ندارد و نسب شناسان به گونه‏اى بيان كرده‏اند كه كاملاً با يكديگر اشتباه مى‏شوند، مثلا عبداللّه بن جعفر نام سه فرزند خود را «جعفر» نهاد و تنها تفاوت آنان در مادرشان است.39 دو دخترِ عمر بن على بن الحسين(ع) «خديجه» نام دارند و قيدى براى آنان ذكر نشده است. عبداللّه بن عامر بن كريز چند فرزند با نام «عبدالرحمن» داشته كه منابع از عبدالرحمن اصغر با كنيه ابوسنابل، عبدالرحمن ابو النضر و يك يا دو عبدالرحمن ديگر براى او ياد مى‏كنند و آن كه در جنگ جمل كشته شد، معلوم نيست كدام‏يك از اين‏ها است.40

چنان كه گفته شد به نظر مى‏رسد در زمان حيات چند برادر يا خواهرى كه نام مشترك داشته‏اند، مشكلى وجود نداشته است؛ چون عرب به كنيه اهتمام مى‏ورزد و غالباً افراد را با آن مى‏خوانَد حتى ممكن است چند برادر يا خواهرى كه نام مشترك داشته‏اند، در عرض يكديگر نبوده‏اند يعنى پدر پس از مرگ فرزندش، نام او را براى فرزند بعدى برداشته است. بنابراين، در آن دوران براى خواندن نام افراد مشكلى وجود نداشته است، اما امروزه كه درباره اعلام تاريخى، تنها منابعِ تاريخ و نسب در دست است و راويان و مورخان نيز گاهى درباره اين نام‏ها به خطا رفته‏اند، تشخيص آنان از يكديگر قدرى مشكل است و در تحقيقات تاريخى مى‏تواند نتيجه‏اى نادرست در پى داشته باشد كه نمونه بارز آن، فرزندان امام حسين(ع) هستند. در اين كه آن حضرت دو فرزند همنام اميرمؤمنان(ع) داشته، ترديدى نيست،41 اما اين كه كدام يك در كربلا به شهادت رسيد محل اختلاف است. بيشتر مورخان، شهيد كربلا را على‏اكبر و امام سجاد(ع) را على اصغر معرفى كرده‏اند42، اما قاضى نعمان و در يك مورد شيخ مفيد صراحتاً على‏اصغر را شهيد كربلا دانسته‏اند.43 به دليل تعارض اين سخن شيخ مفيد با مشهور و با آن‏چه كه در بخش‏هاى ديگر كتاب ارشاد وى آمده است، يكى از محققان، اين يك مورد را خطاى چاپى دانسته و دلايلى براى آن آورده است.44 در عين حال اين سؤال هم‏چنان باقى است كه اگر امام سجاد(ع) على‏اصغر است، چگونه در كربلا صاحب فرزند بوده ولى هيچ گزارشى از ازدواج على‏اكبر در دست نيست بلكه در منابع گاه از او به جوان يا غلام تعبير مى‏كنند؟

اين نمونه‏ها كه مورخان و به تبع آنان تاريخ نويسان بعدى درباره دو يا چند فرزند همنام خانواده به اختلاف يا اشتباه افتاده‏اند، كم نيست؛ زيرا هنگام برشمردن فرزندان همنام يك نفر، غالباً آن‏ها را با قيد اصغر و اكبر و اوسط يا صغرى و كبرى از هم جدا مى‏كردند اما در گزارش‏هاى ديگر خود، اين قيود را ذكر نمى‏كردند و در نتيجه ميان دو يا چند برادر يا خواهر اشتباه مى‏شود. مثلاً ابوسفيان دو دختر به نام «رمله» داشت كه يكى از آن‏ها «ام حبيبه» همسر رسول خدا(ص) است. در جاهايى كه رملة بنت ابى سفيان به طور مطلق مى‏آيد، احتمال اشتباه بين اين دو وجود دارد.

تشابه نام پسر با پدر

در منابع تاريخى به افراد زيادى برمى‏خوريم كه همنام پدر هستند. گاه اين نام مشترك از سوى پدر انتخاب شده و گاه پس از مرگ او فرزندش را به آن نام خوانده‏اند.45 اين اشتراك گاه تا سومين نسل ادامه يافته است، مانند حسن بن حسن بن حسن(ع) و هاشم بن هاشم بن هاشم مرقال.46 از آن‏جا كه در منابع و كتاب‏ها غالباً نام كامل ذكر نمى‏شود، تشابه نام پسر با پدر و گاه با پدر و جدّ، مشكلاتى را ايجاد مى‏كند. مثلاً يكى از صحابه رسول خدا(ص) كه در طائف شهيد شد، سعيد بن سعيد بن عاص بن اميه است. صاحب طبقات در يك جا او را سعيد بن عاص نام برده است.47 در حالى كه سعيد بن عاص(پدر سعيد) با كنيه ابو احيحه از دشمنان رسول خدا بود. همين خطا از سوى خليفة بن خياط نيز سر زده ولى ناشر، آن را اصلاح كرده است.48 ضمناً در اين خاندان شخص ديگرى هم به نام سعيد بن سعيد بن عاص بن سعيد بن عاص بنى اميه هست.

شيخ مفيد، از محمد بن محمد بن زيد بن على(ع) با نام محمد بن زيد ياد كرده است.49

در ميان ايرانيان نيز چنين روشى وجود داشته است و در كتب تاريخى آنان به نام برخى پادشاهان، مانند دارا پسر دارا و بهرام بن بهرام بن بهرام برخورد مى‏كنيم.50

نمونه‏هاى ديگرى از اشتراك نام پدر و پسر يا پسر و پدر و جد عبارت‏اند از:

على بن على بن الحسين(ع)، محمد بن محمد بن نعمان(مفيد)، خالد بن خالد بن زبير، وليد بن وليد بن مغيره، هند بن هند بن هند(ابى هالة)، عبداللّه بن عبداللّه بن اُبى و ده‏ها عبداللّه بن عبداللّه، مصعب بن مصعب بن زبير. ضمناً مسعودى در يك جا نام امام كاظم(ع) را به اشتباه موسى بن موسى بن جعفر ثبت كرده است.51

البته بسيارى از دختران با مادران خود همنامند ولى به دليل اين كه نام هر كدام به پدر نسبت داده مى‏شود، اشكالى پيش نخواهد آمد.

شروع نام با «ابن»

همان گونه كه كوتاه كردن اسم‏ها و آوردن نام كوچك در روايت‏هاى تاريخى معمول است، تنها آوردن نسب، يعنى تعبير به «ابن» و بدون نام كوچك نيز رواج دارد. قبل از هر گونه توضيحى لازم است به اين نكته توجه شود كه كلمه «بن» در كتابت عربى قواعدى دارد: از جمله آن كه اگر پس از نام كوچك، نام پدر قرار گيرد، از نوشتن همزه براى «بن» بايد پرهيز نمود، اما اگر پس از نام كوچك نام پدر قرار نگيرد اعم از اين كه شخصى به يكى از اجداد خود نسبت داده شود يا به مادرش منتسب شود «ابن» نوشته مى‏شود. هم چنين است اگر ابن در اول سطر واقع شود، يعنى نام كوچك در آخر سطر و «بن» به همراه ادامه نسب به سطر بعدى منتقل گردد. اين مطلب مى‏تواند اين ترديد را ايجاد نمايد كه آيا اين گونه كتابت، فقط به دليل اول سطر بودن است يا علاوه بر آن، شخص به اجداد يا مادر خود نسبت داده شده است؟

انتساب به اجداد

چنان كه گفته شد، يكى از روش‏هاى معمول در زبان عربى، نسبت دادن شخص به يكى از اجداد اوست، يعنى به جاى نام پدر، نام يكى از اجداد او را ذكر مى‏كنند. اين كه اين روش تا جدّ چندم معمول است نمى‏توان اظهارنظر قطعى كرد، چون قاعده خاصى درباره آن وجود ندارد؛ ليكن مرور نام‏هايى كه از اجداد گرفته شده، نشان مى‏دهد كه غالباً از نفر پنجم(به عبارتى جدّ چهارم) عبور نمى‏شود؛ مانند: «حذيفة بن يمان» كه نسب او چنين است: حذيفة بن حسيل بن جابر بن ربيعة بن عمرو بن يمان.52 در عين حال استثناهايى هست كه به اجداد بالاتر نيز نسبت مى‏دهند. بلاذرى «نسب ابن رألان» را اين گونه بيان مى‏كند: فضل بن عاصم بن عبدالرحمن بن شداد بن ابى محياة بن جابر بن رويل بن رألان.53

انتساب به مادر

علت اين امر غالباً، شهرت مادر به خوبى يا بدى است؛ مانند زياد ابن سميه. گاهى هم براى رفع اشتباه ميان فرزندان همنام، يكى از آن‏ها را به مادر نسبت مى‏دهند مانند محمد ابن الحنفيه.

انتساب به مادر در بين عرب طعن به شمار مى‏رود. كمترين طعن آن است كه شخص را فرزند كنيز مى‏دانند؛ چون غالب اين مادران كنيز بوده‏اند. بلاذرى گويد: «وقتى زياد بن ابيه نام شداد ابن بزيعه را در ميان گواهان عليه حجر بن عدى ديد، گفت: مگر پدر ندارد كه به او نسبتش دهند شداد گفت: خودش(زياد) هم كه همينطور است».54

در دعوايى كه ميان عمر بن سعد و عبدالرحمن ابن ام حكم رخ داد و عبدالرحمن فخر فروشى كرد؛ عمر گفت: چگونه بهترى با اين كه مثل قاطر نسب به مادر مى‏برى!؟ آن گاه گفت اى پسر تمدّر ساكت شو. بلاذرى توضيح مى‏دهد كه تمدّر مادر بزرگ عبدالرحمن و سياه بوده است.55

رواج انتساب به مادر به اندازه‏اى است كه «ابن حبيب» رساله‏اى درباره شاعرانى كه به مادر منسوب هستند نوشته است.56

به نظر مى‏رسد گذشته از شهرت مادر، بيشتر اين نسبت‏ها به دليل كنيز بودن مادران بوده است. اين انتساب يا به نام مادر بوده؛ مانند ابن شكله براى ابراهيم فرزند مهدى عباسى يا به صفاتى از او مانند سياه بودن مثل ابن سوداء براى عبداللّه بن خازم يا برص داشتن؛ مثل ابن برصاء براى شبيب بن يزيد يا محل اسارت؛ مانند ابن دورقيه براى وكيع بن عمير كه مادرش از اسيران دورق‏57 است. علاوه بر اين، گاهى يكى از اجداد مادرى در سلسله نسب قرار مى‏گيرد؛ مثلاً ابراهيم بن محمد بن عبد الوهاب بن ابراهيم امام به «ابن عايشه» شهرت دارد در حالى كه عايشه مادر او نيست بلكه همسر عبدالوهاب است.

شروع نام‏ها با «ابن» و هم‏چنين انتساب به اجداد يا مادر و بى‏دقتى درباره كتابت صحيح كلمه «ابن» از سوى مورخان يا ناشران باعث خلط ميان نام‏ها مى‏شود. مثلاً عمر بن هبيره و يزيد بن عمر بن هبيره دو تن از فرماندهان حكومت بنى اميه‏اند كه در حوادث زيادى نقش داشته‏اند و منابع تاريخى غالباً آن دو را «ابن هبيره» خوانده‏اند. با توجه به همزمانى تقريبى اين پدر و پسر و حكومت هر دو بر عراق، تشخيص آن دو از يكديگر قدرى مشكل مى‏نمايد.

هم‏چنين است تشخيص افرادى از نسل امام هشتم كه به «ابن الرضا» شهرت داشتند. از جمله امام هادى و امام عسكرى(ع) و هم‏چنين محسن بن جعفر بن على الهادى(ع). بنابراين، هنگام اطلاق اين نام، بايد دقت كرد كه مراد كدام يك هستند.

«ابن ابى شوارب» بر اين چهار نفر اطلاق شده است: حسن بن محمد بن ابى شوارب، محمد بن عبدالملك بن ابى شوارب، حسين بن عبداللّه بن على بن ابى شوارب و محمد بن عبداللّه بن على بن محمد بن عبد الملك بن ابى شوارب.58

«ابن مقله» به دو نفر: على بن محمد بن على بن حسن و بر فرزندش محمد گفته شده است.59 هم‏چنين ابن فرات، ابن جصاص، ابن ابى حدرد، ابن حضرمى، ابن يسار، ابن المدبر و ابن بواب كه هر كدام مشترك ميان دو يا چند نفر است و در نگاه اوليه موجب اشتباه مى‏شود.

محمد بن عبد الرحمن بن قِبه يكى از متكلمان شيعى است كه به «ابن قبه» شهرت دارد. برخى از مصححان و ناشران كتب كلامى، او را با متكلم ديگرى به نام «صالح بن قبه» اشتباه كرده‏اند.60

از اشكالات ديگرى كه در شروع با «ابن» پيش مى‏آيد، خلط بين دو نام است. طبرى مى‏گويد: «فوجد الحسن بن هبيره فى خندقه» مقصود او حسن بن قحطبه و ابن هبيره است كه به دليل افتادن همزه «ابن» تصور مى‏شود يك نام است. چنان كه بلاذرى گويد: «اخبر خالد بن عنبسه بذلك» يعنى خالد به ابن عنبسه خبر داد.

موضوع ديگرى كه منشأ اشتباه در اين قسمت مى‏شود، نسبت دادن چند نفر به مادر خود يا يكى از اجداد مادرى است. در ميان صحابه رسول خدا(ص) سه برادر به «ابن بيضاء» شهرت داشتند: سهل، سهيل و صفوان. هم‏چنين معاذ و معوذ كه به «ابن عفراء» مشهور بودند. «ابن كرديه» بين دو نفر مشترك بوده است؛ چون اين نسب، به جعفر بن منصور عباسى و نوه او محمد بن ابراهيم بن جعفر اطلاق شده است. همين طور «ابن سوداء» كه افراد متعددى به آن منتسب‏اند. دو برادر با نام «ابن اديّه» شهرت دارند كه يكى از آن‏ها عروة بن اديه است شخص ديگرى عروة بن اذينه است كه با كوچك‏ترين تصحيف، نام آن دو اشتباه مى‏شود. هم اديه و هم اذينه نام مادر آنان است. «زرقاء» مادر مروان بن حكم است ولى هم مروان و هم فرزندش عبدالملك به ابن زرقاء شهرت دارند. چنان كه در مواردى به عبيداللّه بن زياد، «ابن سميه» مى‏گويند.

طبرى نام حمدونه بنت غضيض را ضمن گزارشى مربوط به دوران هارون آورده در صورتى كه دخالت اين زن در اين واقعه روشن نيست. از طرفى اين مورخ اشاره‏اى به اين كه او دختر هارون است نمى‏كند، اما در جاى ديگر كه فرزندان هارون را مى‏شمارد مى‏گويد: از دختران او حمدونه و فاطمه‏اند و مادرشان غصص است.61 بنابراين، حمدونه را به مادرش غضيض كه تصحيف غصص است نسبت مى‏دهد.

مشكل ديگرى كه از نسبت دادن به مادر و عدم توجه به كتابت «ابن» پيش مى‏آيد، آن است كه گاه مورخ آميخته‏اى از نام پدر و مادر فردى را ذكر مى‏كند و اسم منحصر به فردى تشكيل مى‏شود؛ مثلاً نام حارث بن اوس بن معاذ كه از شهداى اُحُد به شمار مى‏رود، در منابع، فراوان به چشم مى‏خورد. بلاذرى در يك جا نام او را حارث بن اوس بن عتيك ذكر كرده است.62 كه با نگاهى اجمالى و ابتدايى به اين نام، بر شهداى احد خواهيم افزود اما مراجعه به شرح حال اين فرد نشان مى‏دهد كه بلاذرى به اعتبار مادرش كه هند بنت سماك بن عتيك است،63 او را چنين خوانده است. هم‏چنين بلاذرى در جاى ديگرى معتب بن عوف را كه به نام مادرش معتب بن حمراء شهرت داشته، معتب بن عوف بن حمراء ذكر كرده است‏64 كه بايد معتب بن عوف، ابن حمراء مى‏گفت. طبرى نيز محمد بن ابراهيم بن جعفر بن منصور عباسى را محمد بن ابراهيم بن كرديه گفته است‏65 در حالى كه بايد محمد، ابن كرديه يا محمد بن ابراهيم، ابن كرديه مى‏گفت.

تصحيف

از مهم‏ترين مشكلاتى كه در موضوع اشتباه نام‏ها مى‏توان به آن اشاره كرد، كم و زياد شدن حروف است. اين خطا هم از سوى نويسندگان كتاب‏ها و هم از سوى ناشران مكرّر انجام شده و گاه اشكالات بزرگى ايجاد كرده است. در علم رجال تصحيف و تحريف كلمات مى‏تواند روايتى را از نظر اعتبار و عدم آن دگرگون كند و در تاريخ، گزارشى را به فرد ديگرى نسبت دهد. اهميت اين موضوع باعث شده كسانى مستقلاً در اين باره كتاب‏هايى بنويسند.

تصحيف در اعلام، گاه در اصل نام و نسب رخ مى‏دهد و گاه در كلمات ابن، بنت و ابو و چگونگى نوشتن آن‏ها.

بخشى از اين اشكال نيز به روش كتابت قديم برمى‏گردد مانند هشام و هاشم كه هر دو «هشم» نوشته مى‏شد و فقط الف كوچكى بالاى هاء يا شين مى‏گذاشتند. چنان كه امروزه «اللّه» را با همان رسم‏الخط مى‏نويسيم. بنابراين، بايد توجه داشت كه نام‏هاى هاشم و هشام بسيار اشتباه شده‏اند و نمونه‏هاى آن در منابع كم نيست.

برخى از اسم‏ها كه تصحيف در آن‏ها زياد رخ مى‏دهد عبارتند از: حسن و حسين، عبد و عبيد، عمر با عمرو، زيد و يزيد، اسد و اسيد، عيينه و عتيبه و عنبسه، سعد و اسعد و سعيد، عبداللّه و عبيداللّه، جرير و حريز، خداش و خراش، اِلياس و اليأس و الناس، حبيب و خبيب، بشر و بشير، سلمه و مسلمه، حارثه و جاريه و خارجه.

مسعودى هنگام معرفى يك نفر مى‏گويد: «هو ابن عمر بن زيد بن محمد بن مزد»66 در حالى كه صحيح آن چنين است: «هو ابن عم مزيد بن محمد بن ابرد». اين مورخ در جاى ديگرى سلمان بن ربيعه باهلى را سليمان بن ربيعه باهلى گفته است.67 خليفة بن خياط نام اسيد بن عبدالله بن مالك را در سه جا اسد بن عبدالله آورده كه اين تصحيف، باعث اشتباه شدن با اسد بن عبدالله بن يزيد مى‏شود به‏خصوص كه هر دو از عمال خلفا بودند.68

نمونه‏اى از اشتباهاتى كه ناشى از تصحيف در كلمات ابو، ابن و بنت است، اين گونه‏اند: سعيد بن احيحة بن العاص‏69 كه صحيح آن سعيد، ابواحيحة بن العاص است. خالد بن يزيد70 كه درست آن خالد، ابويزيد است. قاتل اميه در جنگ بدر رفاعة بن رافع است كه بلاذرى او را ابورفاعة بن رافع ياد كرده است.71 در نام حصين بن ابى‏الحر بن مالك بن خشخاش‏72 ابو الحر كنيه مالك بوده و «بن» اضافه است.

گاهى كلمات بن و بنت به جاى يكديگر نوشته شده كه تشخيص آن، به راحتى ممكن نيست؛ مانند نام‏هايى كه بين مذكر و مؤنث مشترك هستند يا مانند ام عباد بنت عطيه كه ام عباد بن عطيه نوشته‏اند و تصور مى‏شود مقصود مادر عباد بن عطيه است در حالى كه منظور ام عباد دختر عطيه است.73

گاهى اشكال از كم و زياد شدن حروفى مانند واو، هاء ضمير و مانند آن ناشى مى‏گردد مثلاً ابوزيد بن عمرو74 بايد ابوه زيد بن عمرو باشد يا عمرو بن الحارث نوشته شده‏75 كه عمرو و الحارث صحيح است. هم‏چنين سوار بن عبدالله بن قدامه كه سوار بن عبدالله و قدامه ثبت شده است.76

يكى از موارد تصحيف كه غالباً در سلسله اسناد رخ مى‏دهد، اشتباه «عن» و «بن» است.

در ميان منابع كهن تاريخى، شايد بيش‏ترين اشكال تصحيفى در تاريخ يعقوبى باشد، چون يك نسخه بيش‏تر از آن موجود نيست ولى با توجه به ديگر منابع اين موارد را مى‏توان تشخيص داد؛ مثلاً ذيل عنوان «المشبهون برسول‏اللّه» نام ابوسفيان بن حارث را آورده و در ادامه گفته است «و أسهد بن العبرة». مراجعه به منابع سيره و كسانى كه نام همشكل‏هاى رسول خدا را ذكر كرده‏اند، نشان مى‏دهد كه صحيح آن «و اسمه المغيرة» است؛ يعنى نام ابوسفيان بن حارث، مغيره است.

چاپ 13 جلدى انساب الاشراف اشكالات تصحيفى و غير تصحيفى فراوان دارد كه دستيابى به بعضى نام‏ها در آن، مستلزم تحقيقى جدى است؛ مانند آن‏چه درباره چند تن از خاندان عبدالله بن عمر مخزومى آورده و دشوارى‏هايى را ايجاد كرده است‏77 يا مى‏گويد عبدالله بن على(ع) همراه مصعب كشته شد78 در حالى كه او عبيدالله است و عبدالله در كربلا به شهادت رسيد.79

جابجايى نام و نسب

گاه نام شخص با نام پدرش جابجا مى‏شود و معلوم نيست نام و نسب واقعى كدام است. از اين نمونه در منابع تاريخى زياد به چشم مى‏خورد و منشأ آن دو چيز است: يكى اختلاف در نام و نسب و ديگرى اشتباه مورخ يا راوى. از قسم اول، نام يكى از صحابه رسول خدا(ص) را مى‏توان مثال زد كه برخى او را خُزاعى بن اسود و بعضى اسود بن خزاعى گفته‏اند. از قسم دوم، خطاى دينورى درباره خازم بن خزيمه است كه نام او را خزيمة بن خازم آورده است.80 يا اشتباه طبرى درباره اسيد بن عبداللّه خزاعى است كه در يك جا او را عبداللّه بن اسيد خزاعى خوانده است.81

مصححان كتب غالباً به اين نكته توجه نكرده‏اند و جاهايى را كه مورخ در عكس كردن نام و نسب به خطا رفته است، تذكر نداده و حتى در فهرست اعلام هر دو مورد را آورده‏اند. مثلاً محقق كتاب طبرى يا تنظيم كننده فهرست آن نمونه اخير را، ذيل حرف الف به صفحاتى كه اسيد بن عبداللّه در آن ياد شده، ارجاع داده و عبداللّه بن اسيد را جداگانه ذيل حرف «ع» آورده است.

البته گاه دو نام معكوس، خواننده را به اشتباه مى‏اندازد و تصور مى‏كند هر دو يكنفرند ولى بررسى دقيق‏تر، اين توهم را برطرف مى‏كند. طبرى ذيل حوادث دوره عثمان، زهير بن جندب ازدى را يكى از مخالفان او نام مى‏برد.82 از طرفى جندب بن زهير ازدى نيز از شخصيت‏هاى معروف اين دوره و از مخالفان عثمان است كه نام او در منابع تاريخى مكرر آمده است ولى زهير بن جندب ازدى را نمى‏توان همان جندب بن زهير ازدى دانست؛ چون طبرى او را كسى مى‏داند كه به دستور عثمان كشته شد؛ در حالى كه جندب در صفين شهيد شده است. در عين حال از اين كه تنها طبرى چنين اسمى آورده - آن هم فقط در يك مورد - به نظر مى‏رسد اشتباهى رخ داده باشد و گويا وى با جندب بن عوف ازدى اشتباه شده باشد.

ابن‏اعثم برخلاف مشهور مورخان، نافع بن هلال - از شهداى كربلا - را هلال بن نافع ذكر كرده است.83 چنان كه مسعودى و طبرى نام اسماعيل بن يوسف علوى را كه بارها به آن اشاره كرده‏اند، در يك جا يوسف بن اسماعيل علوى آورده‏اند.84

برخى مورخان در مواردى به اين اختلاف اشاره كرده‏اند، مانند آن‏چه ابن‏هشام نام يكى از دشمنان رسول خدا(ص) را خالد بن سفيان بن نبيح‏85 و واقدى، سفيان بن خالد بن نبيح‏86 گفته ولى بلاذرى با آوردن هر دو اسم به اختلاف درباره نام او توجه داده است.87

مشكل اشتباه در جابجايى نام و نسب درباره افرادى كه با پدربزرگ خود اسم مشترك دارند، بيش‏تر است؛ مثلاً در مقطعى از تاريخ اسلام نام خازم بن خزيمه و فرزندش خزيمة بن خازم بن خزيمه زياد به چشم مى‏خورد. مصحّح تاريخ طبرى آن‏جا كه مؤلف كتاب درباره خازم بن خزيمه سخن گفته، به اشتباه عنوان خزيمة بن خازم را آورده است كه تصور مى‏شود فرزند هم در آن رويداد دخالت دارد ولى چنين نيست.88 دينورى هم درباره اين شخص چنين اشتباهى را مرتكب شده است.

نمونه‏هاى ديگرى از عكس شدن نام و نسب در منابع تاريخى عبارتند از: تغيير نام قاسم بن ربيعه جوشنى به ربيعة بن قاسم حوشبى،89 رفاعة بن زيد جذامى به زيد بن رفاعه جذامى،90 حرب بن خالد به خالد بن حرب،91 سوادة بن حنظله به حنظلة بن سواده.92

ابن‏هشام نام يكى از منافقان عصر پيامبر را در موارد متعددى از كتابش رفاعة بن زيد بن تابوت گفته‏93 ولى واقدى او را زيد بن رفاعة بن تابوت ضبط كرده است.

به اين نكته هم بايد توجه داشت كه يك نام هميشه عيناً معكوس نمى‏شود بلكه گاهى مختصر تفاوتى در آن رخ مى‏دهد؛ مثلاً هلال بن ابى حميد، حميد بن هلال‏94 و الغازى بن ربيعه، ربيعة بن الغاز95 و اكيدر بن حمام، حمام بن اكدر آمده است.96 بلاذرى نام عبدالله بن حمله خثعمى يكى از توابين را يكبار حملة بن عبدالله خثعمى و بار ديگر حملة بن عبدالرحمن خثعمى ياد كرده است.97

حذف يكى از نام‏هاى سلسله‏نسب

يكى از عوامل سردرگمى در موضوع نام‏ها، حذف نام پدر يا يكى از اجداد در هنگام بيان نسب يك شخص است.

اين روش در ميان مورخان و شرح حال‏نويسان بسيار رواج دارد. طبرى در جايى نام ابراهيم امام(ابراهيم بن محمد بن على بن عبدالله) را ابراهيم بن على بن عبدالله ذكر كرده است‏98 و بلاذرى هنگام بيان نسب حنظلة بن ربيع بن صيفى بن رياح بن حارث بن مخاشن - يكى از صحابه رسول خدا(ص) - دو نام صيفى و حارث را از نسب او انداخته است.99 اشكال اين روش آن است كه در برخى موارد نام دو نفر با هم خلط مى‏شود؛ مثلاً در تاريخ خليفه نام عبيدالله بن على بن ابى‏طالب(ع) در زمره شهداى كربلا ذكر شده و مصحّح در پاورقى به استناد تاريخ طبرى و كامل و ابن‏تغرى گفته است عبدالله درست است‏100 در حالى كه هيچ‏كدام صحيح نيست؛ چون عبيدالله بن على از شهداى كربلا نيست بلكه همراه مصعب بن زبير كشته شده است. عبدالله بن على(ع) هم مقصود نيست؛ زيرا او با آن كه از شهداى كربلاست ولى چون خليفه مى‏گويد مادرش رباب است، معلوم مى‏شود نام صحيح وى عبدالله بن حسين بن على(ع) همان فرزند شيرخوارى است كه در ميان عامه به على‏اصغر شهرت دارد. با حذف نام حسين(ع) در ادامه نسب، تصور مى‏شود مراد يكى ديگر از شهداى كربلا يعنى عبدالله فرزند امير مؤمنان(ع) است.

نمونه ديگر درباره فرزندان حسن مثنى و به‏خصوص حسن مثلث است كه هنگام بيان نسب آنان نام يكى از حسن‏ها حذف مى‏شود.101 هم‏چنين بلاذرى نام يكى از شهداى صفين را ابوعمرة بن محصن آورده‏102 در حالى كه نام او ابوعمرة بن عمرو بن محصن است.

اختلاف مورخان و نسب‏دانان

از جمله عوامل دشوارى و اشتباه در اعلام تاريخى، اختلاف منابع درباره نام يا نسب برخى افراد است. ابن‏سعد و به تبع او طبرى گفته‏اند يكى از زنانى كه از رسول خدا(ص) جدا شد، كلابيه است ولى درباره نام او اختلاف است.

بعضى نامش را فاطمه دختر ضحاك، برخى عمره دختر يزيد، ديگرى عاليه دختر ظبيان و ديگرى سبا(يا سنا) دختر سفيان گفته‏اند. به همين جهت برخى چند زن كلابيه براى رسول خدا شمرده‏اند ولى ديگران گويند كلابيه كه نامش به اختلاف ضبط شده، يكى است. اين مورخان در ادامه روايات متعددى از اين نام‏ها را - درباره طلاق گرفتن از رسول خدا آورده‏اند103 كه اگر كسى به اختلاف نظر در اين باره توجه نكند، تصور خواهد كرد آن‏ها چند نفر بوده‏اند. هم‏چنين درباره يكى ديگر از همسران آن حضرت اختلاف است كه او را سنا بنت صلت و سبا(يا سنا) بنت اسماء بن صلت ثبت كرده‏اند.104

خليفة بن خياط پس از نام بردن از فرستاده رسول خدا به يمن، سه اسم ديگر ذكر كرده و با كلمه «گفته‏اند» اختلاف درباره نام آن شخص را گوشزد نموده است.105 ابن‏سعد هم نام يكى از صحابه را به اختلاف، چهارگونه آورده است: خليد، خليده، خالده و خالد بن قيس.106

«ابن‏ملجم» با آن كه به عبدالرحمن شهرت دارد ليكن طبرى در چند مورد نام او را خالد آورده است.107 بلاذرى هم عبدالرحمن بن عمرو بن ملجم ثبت كرده است‏108 كه البته منافاتى با مشهور ندارد؛ چون ممكن است او را به جدش نسبت داده باشند. يكى از شعراى عرب به «ابن‏داره» شهرت دارد؛ چون فرزند «دارةالقمر» است ولى روشن نيست دارةالقمر نام پدر اوست يا مادرش.109

بلاذرى گفته است: «زياد بن مقاتل همراه ابن‏اشعث كشته شد و حميده خواهرش براى او اشعارى گفت».110 طبرى همين گزارش را چنين آورده است: «حميده دخترش چنين شعرى گفت».111

اسامى تكرارى در يك خاندان

گاه در ميان يك خاندان برخى نام‏ها فراوان ديده مى‏شود به‏خصوص كه نسل يك نفر علاقمند است نام جد يا اجداد خود را براى فرزندانش انتخاب كند. مرورى اجمالى بر اعلام تاريخى نشان مى‏دهد كه مثلاً در خاندان طلحه نام پيامبران و در خاندان زبير نام شهداى صدر اسلام بارها تكرار شده است.112 ممكن است در نگاه اوليه تصور شود، بسيارى از اين نام‏ها مربوط به يك نفر است. به دليل اين كه گاه يك نفر در نسب كم يا زياد شده است؛ در حالى كه چنين نيست. مانند عبدالله بن حسن(ع)، عبدالله بن حسن بن حسن(ع)، عبدالله بن حسن بن حسن بن حسن(ع)و عبدالله بن حسن بن زيد بن حسن(ع). هم‏چنين نمونه‏اى از نام‏هاى خاندان طلحه چنين است: ابراهيم بن محمد بن طلحه، ابراهيم بن طلحة بن يحيى بن طلحه، اسحاق بن طلحه، اسحاق بن طلحة بن يحيى بن طلحه، اسحاق بن عمران بن طلحه، اسحاق بن يحيى بن طلحه، اسحاق بن يعقوب بن طلحه، ام‏اسحاق بنت اسحاق بن طلحه. همين‏طور است فراوانى ديگر نام‏هاى انبيا در اين خاندان و فراوانى نام‏هاى حمزه، جعفر، عبدالله، منذر و خالد در خاندان زبير.

«اروى» در خاندان عبدالمطلب فراوان است. مانند اروى بنت عبدالمطلب، اروى بنت مقوم بن عبدالمطلب، اروى بنت حارث بن عبدالمطلب، اروى الكبرى بنت ربيعة بن حارث بن عبدالمطلب و اروى الصغرى بنت همو. هم چنين در ميان خاندان سعيد بن عاص اسامى تكرارى بسيار است: عاص بن سعيد بن عاص، سعيد بن عاص بن سعيد بن عاص، سعيد بن سعيد بن عاص، سعيد بن سعيد بن عاص بن سعيد بن عاص، سعيد بن عمرو بن سعيد بن عاص بن سعيد بن عاص و ده‏ها نام مشابه ديگر كه برخى از آن‏ها مشهور و برخى غيرمشهورند.

نام‏هايى مانند زيد بن على بن حسين بن زيد بن على بن حسين(ع)، زيد بن حسن بن زيد بن حسن و سوار بن عبدالله بن سوار بن عبدالله را هم بايد از همين قبيل دانست و توجه داشت كه نام و نسب شخص با نوه او اشتباه نشود.

اشتراك نام زن و مرد

در زبان عربى موارد زيادى ديده مى‏شود كه يك نام براى دو جنس مذكر و مؤنث به كار رفته است. از جمله اسامى هند، سلمى، عميره و ربيع‏113 كه در سطح وسيعى هم براى مرد و هم براى زن به كار مى‏رود. نام‏هايى مانند حارثه، سلمه، ربيعه و جاريه كمتر اشتراك دارند ولى مشكل در جايى است كه مورخ يا نسب‏شناس ضمن شمردن فرزندان يك نفر - بدون تعيين مذكر يا مؤنث بودن آن فرزند - به اين نام‏هاى مشترك اشاره مى‏كند؛ بنابراين، خواننده نخواهد دانست آن نام، براى فرزند پسر است يا براى دختر.

اشتراك نام انسان با مكان يا اشيا

اشتراك نام بعضى مكان‏ها با اعلام تاريخى بسيار است؛ مانند هند كه در منابع جغرافيايى و تاريخى فراوان ذكر مى‏شود. كلمات بشر، بشير و رشيد نيز به مكان‏هايى اطلاق شده است. گاهى نام انسان‏ها بر روى اشيا و حيوانات قرار گرفته است، مانند محمود(فيل نجاشى) و ابوقيس(ميمون يزيد) و بشرى (اسب ابن‏هبيره) يا درهم و دينار كه نام افراد زيادى است.

اشتباه مورخان

دسته‏اى از مشكلات و دشوارى‏هاى اعلام تاريخى، در هيچ يك از عناوين گذشته جاى نمى‏گيرد و راهى جز اين كه آن‏ها را از اشتباهات منابع بدانيم نيست؛ چون فرض اين است كه اين مطلب در همه چاپ‏ها حتى چاپ‏هاى تحقيقى آمده است. البته اگر از آن منبع تنها يك چاپ وجود داشته باشد، مى‏توان احتمال داد غفلت در تايپ يا از سوى مصحّح كتاب بوده است. دست‏كم اين مورد را مى‏توان مجهول تلقى كرده و گفت مقصود مورخ يا راوى از آن شخص معلوم نيست. نمونه‏هايى از اين مشكلات، به اين شرح است:

طبرى ضمن بر شمردن كاتبان خلفا، عبداللّه بن مسعود را كاتب على(ع) نام برده است‏114 در حالى كه ابن مسعود معروف در زمان عثمان از دنيا رفته است. با توجه به عدم شهرت اين مطلب در منابع ديگر، به نظر مى‏رسد در اين گزارش طبرى اشتباهى رخ داده است.

دينورى يكى از لشكريان على(ع) را خزيمة بن خازم دانسته است‏115 در حالى كه اين شخص در عصر عباسى زندگى مى‏كرد. شايد اين نام را با خزيمة بن ثابت ذوالشهادتين اشتباه كرده است. وى هم‏چنين گفته است: ابن‏ملجم از قطام براى دخترش رباب خواستگارى كرد.116 اين مطلب برخلاف همه گزارش‏هاى تاريخى است.

ابن‏سعد به جاى «ام‏نافع، سميه» گفته است «ام‏سميه» و به جاى سعيد بن زيد، سعيد بن عمر آورده است.117

واقدى برخلاف مشهور نام هوذة بن حقيق را در زمره تحريك‏كنندگان براى جنگ احزاب ذكر كرده است‏118 در حالى كه چنين شخصى در تاريخ صدر اسلام وجود ندارد. گويا اين شخص با سلام بن ابى‏حقيق اشتباه شده است.

رسول خدا پس از فتح مكه فرمود: «هر گونه خونى كه در جاهليت ريخته شده، ناديده گرفته مى‏شود و اولين آن، خون فرزند ربيعة بن حارث بن عبدالمطلب است». ابن‏سعد پس از بيان اين مطلب، به نقل از هشام كلبى مى‏نويسد: «بنى‏هاشم نام اين فرزند ربيعه را نگفته‏اند...». گويا هر كه او را «آدم بن ربيعه» ثبت كرده به «دم ابن‏ربيعه» الفى افزوده است.119

شهرت به لقب يا كنيه

در ميان اعلام تاريخى، كسان فراوانى هستند كه به لقب يا كنيه معروفند و به ندرت نام اصلى آنان ذكر مى‏شود. لقب به جهت وجود خصوصيتى در يك فرد يا پس از رسيدن به منصبى بر او اطلاق مى‏شود. اگر لقب همراه اسم بيايد بايد پيش از نام پدر به آن اشاره شود مانند على‏السجاد بن الحسين(ع) يا محمدالجواد بن على(ع) ليكن گاهى پس از نام پدر مى‏آيد و در افراد غيرمعروف اين ترديد را ايجاد مى‏كند كه آيا آن لقب مربوط به پسر است يا پدر. طريقه نوشتن لقب در منابع به هر دو صورت رواج دارد؛ مثلاً طبرى در يك جا لقب حسين الافطس را اين گونه آورده است: حسين بن حسن الافطس بن على بن الحسين(ع) كه تصور مى‏شود اين لقب از آنِ حسن است. گاه مورخ يا غير او، لقبى ساختگى براى شخصى بيان مى‏كند كه تشخيص آن را دشوار مى‏نمايد؛ مثلاً طبرى از صاحب زنج و پسرش با خبيث و ابن‏الخبيث ياد مى‏كند. چنين لقبى در منابع ديگر نيامده است. چنان كه به محمد امين، مخلوع و به مسلم بن عقبه، مسرف گفته مى‏شود؛ در حالى كه لقب واقعى آن‏ها نيست. هارون الرشيد در نامه‏اى از عاملش مى‏خواهد به جنگ خامل برود، اما به نام شخص اشاره نمى‏كند. با كمك قراين متوجه مى‏شويم كه مقصود او رافع بن ليث بوده است.120

يكى از القابى كه غالباً تنها به كار مى‏رود و موجب تشابه مى‏شود «اميرالمؤمنين» است كه منابع اهل سنت براى همه خلفا به كار مى‏برند.

تعدد نام

تعدد نام به اين معناست كه از يك نفر تعبيرهاى مختلف مى‏شود مانند صيفى بن عامر كه به ابوقيس بن اسلت مشهور است. بشير بن الخصاصيه كه زحم بن معبد گفته مى‏شود. رسول خدا نام او را به بشير تغيير داد و خصاصيه مادر اوست. در جاى ديگرى او را بشير بن عبدالله بن خصاصيه گفته‏اند. هم‏چنين ابراهيم بن سالم كه به او بردان بن ابى‏نصر هم مى‏گويند. قيس بن هبيره كه قيس بن مكشوح و قيس بن عبد يغوث نيز گفته شده است. مكشوح لقب هبيره است و عبد يغوث پدر او.

راه‏حل‏ها و ابزار

با توجه به اين كه دشوارى‏هاى اعلام تاريخى منشأ واحدى ندارد، براى دورى از اشتباه بر ابزار خاصى نمى‏توان تأكيد كرد. البته هيچ راه‏حلى از تسلط كامل بر يك دوره تاريخى در هنگام پژوهش در آن مقطع بهتر نيست.

زمان در رويدادهاى تاريخى تا حدودى براى تشخيص تشابه يا اشتباه مى‏تواند به كمك آيد؛ مثلاً وقتى يعقوبى مى‏گويد: «خوله بنت حارث همسر رسول خدا(ص) در عهد معاويه به سال 56 درگذشت»121 و هيچ مورخ ديگرى اين نام را در ميان همسران رسول خدا نياورده است و از طرفى همه گفته‏اند جويريه بنت حارث در زمان معاويه و به سال 56 درگذشت، به اين نتيجه مى‏رسيم كه يا خوله نام ديگر اوست يا يعقوبى اشتباه كرده يا تصحيفى رخ داده است كه گفتيم تصحيف نام‏ها در كتاب يعقوبى فراوان است.

دقت در ترجمه يا تركيب كلمات را ابزار ديگرى مى‏توان دانست. در منابع عربى عبارت‏هاى فراوانى هست كه اگر در آن دقت نشود معناى جمله تغيير مى‏كند يا در نام و نسب افراد تغييراتى حاصل مى‏شود؛ مثلاً وقتى اين جمله را مى‏خوانيم: «فلما تقارب العسكران وجه سعيد بن بهدل الخيبرى و هو احد قواده»122 با توجه به اين كه نام ديگرى در ادامه جمله نيامده است مى‏فهميم كه «خيبرى» مفعول جمله است و براى سعيد بن بهدل نسبت به شمار نمى‏آيد. البته اين در فرضى است كه اين دو نام براى ما شناخته شده نباشد. اگر به اين نكته توجه داشته باشيم كه افراد زيادى با نام مادر شهرت دارند وقتى به نام عبدالله بن سوداء برخورد مى‏كنيم احتمال خواهيم داد كه مراد همان عبدالله بن سباست و اگر احتمال دهيم كه مقصود از سبا در اينجا قبايل يمنى است پى خواهيم برد كه اين نام اصلى پدر او نيست بلكه نام و نسب او عبدالله بن وهب السبأى الهمدانى است.123 در عين حال نبايد او را با مشابهات اين نام از جمله عبدالله بن وهب خارجى خلط كرد.

راه ديگرى كه بيشتر براى شناخت نام‏هاى مصحَّف به نظر مى‏رسد اين است كه مشابه آن را در منابع جست جو كنيم؛ مثلاً يكى از دشمنان يهودى پيامبر(ص) أسير نام دارد كه در برخى منابع يُسير آمده است و بر پژوهش‏گر لازم است علاوه بر رديف الف رديف ياء در فهرست اعلام را نگاه كند. همين طور در مورد احتمال عكس شدن نام و نسب، به دو طرف آن در فهرست‏ها بنگرد. هنگام پشت سر هم آمدن نام‏ها هم بايد دقت كرد بين آن‏ها خلط نشود.

چنان كه ابن‏سعد نام نهديه و ام‏عبيس و زنيره را در ادامه نام حبيب بن كعيب آورده‏124 و تصور مى‏شود اين سه زن با او نسبتى دارند در حالى كه ننوشتن اين مطلب در اول سطر (يعنى اشكال ويرايشى) منشأ اين اشكال شده است. بنابراين، دقت و احاطه بر منابع و نام‏هاى تاريخى مهم‏ترين ابزار و راه‏حل براى رهايى از اين اشكالات و اشتباهات خواهد بود.

منابع

، الاخبار الطوال، ابوحنيفه الدينورى، القاهره: دار احياءالكتب، 1960م.(افست نشر رضى قم).

، الارشاد، محمد بن محمد بن نعمان(شيخ مفيد)، تحقيق و نشر مؤسسة آل‏البيت عليهم‏السلام، بيروت، 1416ق.

، الاشتقاق، ابن‏دريد، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، بغداد: مكتبة المثنى، 1399ق.

، انساب الاشراف، احمد بن يحيى بلاذرى، تحقيق زكار و زركلى، بيروت: دارالفكر، 1417ق.

، بلوغ الارب فى معرفة احوال العرب، محمد شكرى الالوسى، بيروت: دارالكتب العلميه، بى‏تا.

، تاريخ خليفه، خليفة بن خياط العصفرى، بيروت: دارالكتب العلميه، 1415ق.

، تاريخ التراث العربى، فؤاد سزگين، افست قم: كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، 1412ق.

، تاريخ طبرى، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت: دارالتراث، بى‏تا.

، تاريخ اليعقوبى، تحقيق مهنّا، بيروت: مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، 1413ق.

، التنبيه والاشراف، على بن الحسين المسعودى، القاهره: دارالصاوى، بى‏تا.

، رجال النجاشى، تحقيق محمد جواد النائينى، بيروت: دارالاضواء، 1408ق.

، سيره ابن‏هشام(السيرة النبوية، عبدالملك بن هشام المعافرى) تحقيق سقا و ديگران، بيروت: دارالمعرفة، بى‏تا.

، شرح الاخبار فى فضائل الائمة الاطهار، قاضى نعمان المغربى، قم: جامعه مدرسين، بى‏تا.

، شرح نهج‏البلاغه، ابن ابى‏الحديد، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت: دار احياء التراث، 1385ق.

، الصحيح من سيرة النبى الاعظم، جعفر مرتضى العاملى، بيروت: دارالسيره، 1995ق.

، الطبقات الكبرى، محمد بن سعد زهرى، تحقيق عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمية، 1418ق.

، الطبقات الكبرى(الطبقة الخامسه)، محمد بن سعد زهرى، تحقيق محمد بن صامل، الطائف: مكتبة الصديق.

، عمدة الطالب فى انساب آل ابى‏طالب، ابن‏عنبه، قم: انصاريان 1417ق.

، عيون اخبارالرضا عليه‏السلام، شيخ صدوق، بيروت: مؤسسة الاعلمى، 1404ق.

، الفتوح، ابن‏اعثم كوفى، تحقيق على شيرى، بيروت: دارالاضواء، 1411ق.

، الكافى، محمد بن يعقوب الكلينى، بيروت: دارالاضواء، 1405ق.

، الكامل فى التاريخ، ابن‏اثير الجزرى، بيروت: دار صادر، 1966ق.

، مروج الذهب، على بن الحسين المسعودى، بيروت: دارالاندلس، 1385ق.(افست نشر هجرت قم 1404ق).

، المغازى، محمد بن عمر الواقدى، تحقيق مارسدن جونس، قم: دفتر تبليغات، 1414ق.

، مكتب در فرايند تكامل، سيد حسين مدرسى، ترجمه ايزدپناه، نيوجرسى: نشر داروين، 1375.

، الوافى بالوفيات، صلاح الدين الصفدرى، بيروت: دار صادر

پى‏نوشت‏ها:

1. الاشتقاق، ص 6.

2. بلوغ الارب، ج 3، ص 193.

3. الطبقات الكبرى، ج 3، ص 409.

4. همان، ج 3، ص 92.

5. همان، ج 1، ص 234، ج 3، ص 201، ج 6، ص 14 و 60، ج 3، ص 297.

6. همان، ج 8، ص 94 و 108.

7. على بن عبدالله(جد خلفاى عباسى) در شب ضربت خوردن امير مؤمنان(ع) به دنيا آمد و پدرش «ابن‏عباس» گفت: «او را به اسم محبوب‏ترين مردمان نام‏گذارى مى‏كنم» و كنيه او را نيز ابوالحسن گذاشت.(تاريخ طبرى، ج 7، ص 111).

8. مروج الذهب، ج 3، ص 259، 260 ؛ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 7، ص 135.

9. براى نمونه، ر.ك: انساب الاشراف، ج 3، ص 315 و تاريخ طبرى، ج 7، ص 531 به بعد.

10. تاريخ طبرى، ج 6، ص 516 و 517.

11. الكامل، ج 5، ص 17.

12. تاريخ خليفه، ص 149.

13. براى نمونه، نك: به فهرست اعلام المغازى واقدى.

14. تاريخ طبرى، ج 11، ص 51.

15. الصحيح من سيرة النبى الأعظم، ج 3، ص 321.

16. عيون الاخبار ج 2، ص 85.

17. الكافى، ج 1، ص 24.

18. تاريخ الطبرى، ج 7، ص 557، 578 و 597.

19. مروج الذهب، ج 3، ص 401 و 408.

20.نام جابر بن عبد الله بن رئاب انصارى در سلسه سند حديثى از كتاب ارشاد(ج 1، ص 45) در باره محبت على(ع) آمده است. هم‏چنين ر.ك: الطبقات الكبرى، ج 3، ص 431و 432؛ تاريخ طبرى، ج 2، ص 355؛ در مورد نفر سوم يعنى جابر بن عبداللّه بن جابر عبدى كه همراه يكى از وفود به حضور رسول خدا(ص) رسيد، ر.ك: طبقات الكبرى، ج 7، ص 61.

21. الاصابه، ج 4، ص 78.

22. انساب الاشراف، ج 5، ص 329.

23. همان، ج 6، ص 38.

24. تاريخ خليفة، ص 39، طبقات، ج 2، ص 82.

25. انساب الاشراف، ج 7، ص 113.

26. همان، ج 6، ص 244.

27. طبقات الكبرى، ج 6، ص 355.

28. ج 5، ص 449.

29. انساب الاشراف، ج 7، ص 149، ج 12، ص 339.

30. تاريخ طبرى، ج 10، ص 156.

31. ر.ك: انساب الاشراف، ج 3، ص 154 و 280، ج 10، ص 40؛ تاريخ طبرى، ج 4، ص 326.

32. درباره نام آنان ر.ك: رجال نجاشى، ج 2، ص 196 و 289.

33. همان، ج 2، ص 197.

34. منابع تاريخ اسلام، ص 164.

35. تاريخ التراث العربى، جلد 2 از جزء اول، ص‏70.

36. ر.ك: تاريخ اليعقوبى، ج 2، ص 6.

37. انساب الاشراف، ج 2، ص 413 و 414.

38. همان ، ج 13، ص 186.

39. الطبقات الكبرى، ج 5، ص 747 و الطبقات الكبرى الطبقه الخامسه، ج 2، ص 6.

40. انساب الاشراف، ج 9، ص 360 و 361؛ الطبقات الكبرى، ج 5، ص 32 و 33؛ تاريخ خليفه، ص 113.

41.در ميان عامه فرزند شيرخوار امام حسين(ع) كه در كربلا به شهادت رسيد نيز على ناميده مى‏شود و براى رفع اشتباه، دو شهيد كربلا را على اصغر و على اكبر مى‏نامند. برخى هم امام سجاد(ع) را على اوسط تصور مى‏كنند. ليكن اين سخنان اعتبار تاريخى ندارد و بر خلاف آن، فرزند شيرخوار امام در منابع معتبر «عبداللّه» معرفى شده است. ر.ك: ارشاد، ج 2، ص 108 و 135.

42.تاريخ اليعقوبى، ج 2، ص 160؛ مروج الذهب، ج 3، ص 61 و 160؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 361 و 362؛ تاريخ الطبرى، ج 5، ص 446 و ج‏1، ص 630؛ اخبار الطوال، ص 256 و 259؛ الطبقات الكبرى، ج 1، ص 369 و 370.

43. شرح الاخبار، ج 3، ص 152 و 250؛ الارشاد، ج 2، ص 135.

44. تأملى بر نهضت عاشورا، ص 137.

45. مانند ادريس بن ادريس بن عبداللّه بن حسن، ر.ك: عمدة الطالب، ص 142.

46. صفدى ده‏ها محمد را كه اسم آنان با اسم پدر و جد و گاهى جد دوم و سوم مشترك است نام برده است. الوافى بالوفيات، ج 1، ص 273 به بعد.

47. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 120.

48. تاريخ خليفه، ص 43.

49. ارشاد، ج 2، ص 246.

50. تاريخ طبرى، ج 2، ص 37 و 54.

51. مروج الذهب، ج 3، ص 465.

52. تاريخ الطبرى، ج 11، ص 677؛ الطبقات الكبرى، ج 7، ص 320.

53. انساب الاشراف، ج 4، ص 228.

54. همان، ج 5، ص 264.

55. همان، ج 5، ص 144.

56. من نسب الى امه من الشعراء چاپ شده همراه كتاب كنى الشعراء و القابهم از همان مؤلف.

57. دورق از شهرهاى خوزستان بوده است. معجم البلدان، ج 2، ص 321.

58. درباره اين چهار مورد: ر.ك: تاريخ طبرى، ج 9، ص 390 و 276، ج‏1، ص 120 و 41.

59. تاريخ الطبرى، ج 11، ص 338 و 260 تا 269.

60. توضيحات اين تشابه و اشتباه را در كتاب مكتب در فرايند تكامل، ص 165 بخوانيد.

61. تاريخ طبرى، ج 8، ص 608 و 360.

62. انساب الاشراف، ج 1، ص 401.

63. طبقات الكبرى، ج 3، ص 333.

64. انساب الاشراف، ج 1، ص 242.

65.تاريخ طبرى ج 9، ص 371 هم‏چنين ر.ك: طبقات ابن‏سعد، ج 3، ص 374 و ج 8، ص 255 كه معاذ بن حارث بن رفاعه را يكبار معاذ بن حارث بن عفراء و بار ديگر معاذ بن حارث بن‏رفاعة بن عفراء ثبت كرده در حالى كه عفراء مادر اوست.

66. مروج الذهب، ج 1، ص 164.

67. همان، ج 1، ص 200 و ج 4، ص 253.

68. تاريخ خليفه، ص‏265، 272 و 285.

69. الطبقات الكبرى، ج 5، ص 21.

70. تاريخ اليعقوبى، ج 2، ص 383.

71. انساب الاشراف، ج 1، ص 156.

72. همان، ج 13، ص 25.

73. ر.ك: انساب الاشراف، ج 4، ص 188 و ج 13، ص 247.

74. طبقات الكبرى، ج 3، ص 290.

75. انساب الاشراف، ج 12، ص 166.

76. همان، ج 13، ص 25.

77. ر.ك: به نام‏هاى سائب، ابوسائب، صيفى و ديگر افراد اين خاندان به‏خصوص كسانى كه در جنگ بدر شركت داشته يا كشته شده‏اند(انساب الاشراف، ج 10، ص 212 به بعد).

78. همان، ج 4، ص 80.

79. همان، ج 3، ص 407 و تاريخ الطبرى، ج 5، ص 448.

80. الاخبار الطوال، ص‏385.

81. تاريخ الطبرى، ج 7، ص 420.

82. همان، ج 4، ص 272.

83. الفتوح، ج 5، ص 83 و 109 كه در مورد دوم هلال بن رافع ثبت شده است. مستوفى در ترجمه فتوح نيز روش مؤلف را تكرار مى‏كند.

ر.ك: ص 882، 894 و 905 اين كتاب.

84. مروج الذهب، ج 4، ص 91، تاريخ الطبرى، ج 9، ص 309.

85. سيره ابن‏هشام، ج 2، ص 619.

86. المغازى، ج 1، ص 531.

87. انساب الاشراف، ج 1، ص 482.

88. تاريخ طبرى، ج 7، ص 462.

89. طبقات الكبرى، ج 2، ص 350.

90. همان، ج 2، ص 68.

91. انساب الاشراف، ج 6، ص 199.

92. طبقات الكبرى، ج 7، ص 163.

93. سيره ابن‏هشام، ج 1، ص 515، 527، 560 و 568.

94. انساب الاشراف، ج 5، ص 597.

95. همان، ج 7، ص 250.

96. همان، ج 6، ص 288.

97. همان، ج 6، ص 370، 397 و 398.

98. تاريخ الطبرى، ج 7، ص 463.

99. انساب الاشراف ، ج‏13، ص‏66.

100.تاريخ خليفه، ص‏145؛ البته در چاپ دارالفكر بيروت اين نام درست آمده است و بايد اظهار تأسف كرد كه چاپ مورد نظر ما از تاريخ خليفه(بيروت، دارالكتب العلميه) و ديگر كتب منتشره اين انتشارات مملو از اغلاط تايپى است. به هر حال پژوهش‏گر تاريخ در موارد مشكوك نبايد به يك چاپ بسنده كند.

101. ر.ك: الطبقات الكبرى، ج 5، ص 438.

102. انساب الاشراف، ج 4، ص 395.

103. الطبقات الكبرى، ج 8، ص 112 و 113؛ تاريخ الطبرى، ج 11، ص 611 و 613.

104. الطبقات الكبرى، ج 8، ص 118؛ انساب الاشراف، ج 2، ص 101؛ تاريخ اليعقوبى، ج 1، ص 409.

105. تاريخ خليفه، ص‏48.

106. الطبقات الكبرى، ج 3، ص 432.

107. تاريخ الطبرى، ج 3، ص 486، ج 4، ص 341 و 493.

108. انساب الاشراف.

109. همان، ج 11، ص 159.

110. همان، ج 7، ص 330.

111. تاريخ الطبرى، ج 6، ص 344.

112. ر.ك: طبقات الكبرى، ج 3، ص 74.

113. ر.ك: همان، ج 8، ص 329، 274، 311، 297 و... .

114. تاريخ طبرى، ج 6، ص 180.

115. الاخبار الطوال، ص‏172.

116. همان، ص‏213.

117. طبقات الكبرى، ج 7، ص 49، ج 3، ص 294.

118. المغازى الواقدى، ص‏44.

119. الطبقات الكبرى، ج 4، ص 35.

120. تاريخ الطبرى، ج 8، ص 336.

121. تاريخ اليعقوبى، ج 2، ص 238

122. تاريخ الطبرى، ج 7، ص 316، هم‏چنين است جمله فوجّه اليه مروان الخيبرى (انساب الاشراف، ج 9، ص 252).

123. انساب الاشراف، ج 3، ص 155 و 236.

124. الطبقات الكبرى، ج 8، ص 201.